

## نقاشی‌های زیبا

مامان گفت: «آدم اگه کارخوبی بلد باشه، می‌تونه به دوستاش هم یاد بده. تازه قراره دوستم هم به من طرز تهیه‌ی شیرینی خانگی رو یاد بده». نسرين گفت: «آخ جون. شیرینی» و همان لحظه به یاد دوستش مژده افتاد. روز بعد نسرين تا مژده را دید به طرفش رفت و گفت: «دوست داری بهت نقاشی کشیدن یاد بدم؟ فقط خودت هم باید تلاش کنی». چشم‌های نسرين از خوشحالی برق زد و گفت: «بله که می‌خوام. ممنونم. راستی منم بلام کاردستی‌های قشنگی درست کنم می‌خوای بهت یاد بدم؟» نسرين خندید و گفت: «معلومه که می‌خوام». حالا که دوسال از آن ماجرا می‌گذشت نسرين، کاردستی‌های جالبی درست می‌کرد که بیشتر آن‌ها را از مژده یاد گرفته بود و مژده هم نقاشی‌های زیبایی می‌کشید و در مسابقات نقاشی شرکت می‌کرد.

نسرين داشت کاردستی درست می‌کرد. یک کاردستی قشنگ که از مژده یاد گرفته بود. نسرين یاد دوسال پیش افتاد. زنگ نقاشی بود. مژده نگاهی به دفتر نسرين انداخت و گفت: «تو خوب نقاشی می‌کشی. میشه به منم یاد بدی؟» نسرين گفت: «فعلاً وقت ندارم. دارم نقاشی‌مو کامل می‌کنم». مژده ناراحت شد. سعی کرد خودش یک نقاشی بکشد، اما هرکاری می‌کرد نقاشی‌اش به زیبایی نقاشی نسرين نمی‌شد. صدای زنگ مدرسه بلند شد. نسرين و مژده و بقیه‌ی بچه‌ها به خانه‌هایشان رفتند. وقتی نسرين به خانه رسید، مادر با لبخند، گفت: «قراره دوستم به خونه‌ی ما بیاد تا بهش گلدوزی یاد بدم». نسرين گفت: «چرا می‌خواین گلدوزی یادش بدین؟ اگه فقط خودتون بلد باشین که خیلی بهتره»

فرشته ابراهیمی نیا

ساره محمدپور

